

## فروزدین

دکتر علینقی منزوی فرزند ارشد شیخ آفابزرگ تهرانی (منزوی) در 5 تیر ماه 1302 در سامره دیده بر جهان گشود. جائی که پدرش شیخ آفابزرگ برای ادامه تحصیل از تهران به آنجارفته بود. از دوران کودکی وی اخبار زیادی در دست نیست. از چهار سالگی به آموختن الفبا در نزد پدر آغاز کرد. وی تحصیلات قدیمی خود را در نجف انجام داد و از مرحومان آیت‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ موسی خوانساری و حاج شیخ عبدالحسین رشتی و میرزا محمد باقر زنجانی و میرزا حسن بجنوردی و صاحب الذریعه (پدرش) اجازت دریافت کرد.

در 18 سالگی با دختر عمویش خانم بزرگ بهشتی پور (متولد آذرماه 1299 هش) پیمان زناشوئی بست، شیرزنی که تا واپسین دم حیات افتخار آمیزش (وفات 29 تیرماه 1384 شمسی در سن 84 سالگی) نه تنها مونس و هدم وی، بلکه در از خودگشتنگی و وفاداری، ناج گل سرسبد فامیل و همه دوستان و آشنایان بود. از این ازدواج پنج فرزند بدنی آمدند که همگی به همت پدر داشتمند و مادر فداکار به درجات عالی علمی نائل گشتد. علینقی پس از ازدواج بهمراه همسر و دخترش پرورین به تهران بازگشت. در تهران ابتدا در مدرسه سپهسالار ساکن گشت و به ادامه تحصیل مشغول شد. دبیلم ادبی خود را از مدرسه مروی دریافت نمود. سپس دانشسرای عالی را به سال 1326 به پایان رساند و در 1329 در دانشگاه تهران لیسانس حقوق قضائی به پایان برد و دوره دکتراپیش را تا سال 1330 داشکده حقوق دانشگاه تهران را با اخذ لیسانس حقوق قضائی به پایان برد و دوره دکتراپیش را دریافت نمود. در سال 1330 رساند. لیکن پیش از دفاع از تز رساله دکترا، تحت تعقیب و شکنجه از سوی ساواک قرار گرفت. پس از چند سال جنگ و گریز بالآخره در تابستان 1345 با یک تبعید داوطلبانه به عراق (نجف) و سپس به بیروت مهاجرت کرد، جائی که در سال 1351 درجه دکترای خود را از دانشگاه سن ژرف بادفاع از تز خود در مورد فلسفه (پیغمبری) این کمونه دریافت کرد.

استغال: دکتر علینقی از سال 1325 تا 1327 دبیر پیمانی دبیرستانهای رضائیه و محمدیه بود. در مهر ماه 1327 دبیر رسمی وزارت فرهنگ شد. از بهمن 27 ضمن تدریس در دبیرستانها، مامور همکاری با مرحوم دهخدا شد و تا فوت آن مرحوم به این همکاری ادامه داد. پس از دهخدا، این همکاری تا شهریور 1345 با جاشنین وی، مرحوم دکتر معین ادامه پافت. در تمام این دوران علینقی منزوی جزو 4 نفر اول هیئت مدیره مقابله فرهنگ بود. در شهریور 1345 با پورش شبانه ساواک به منزل و مهاجرت علینقی، ادامه این خدمت عظیم فرهنگی اجبارا به نفرات بعدی محول گشت. لیکن او هیچگاه دست از جمع آوری دانش و کوشش در راه علم باز نماند و در جای دیگر به کار و کوشش ادامه داد. خدمت دولتی ایشان در سال 1338 از وزارت فرهنگ به دانشگاه منتقل شد و بعنوان دبیر اهمنا در داشکده حقوق ادامه یافت و ضمنا در داشکده ادبیات تدریس میکرد. آخرین تدریس وی در دوران قبل از مهاجرت در سال 1344-45 در شعبه فوق لیسانس داشکده ادبیات بجای مرحوم دکتر معین بود. پس از 9 سال مهاجرت در نجف و بیروت در پائیز 1354 با وساطت ساتور علی دشتی به وطن بازگشت. تا بهمن 1355 گرچه در دانشگاه تهران مشغول خدمت بود، ولی از بیم اغتشاشات احتمالی از سوی ساواک اجازه تدریس وی منع شده بود. ابتدا در نیمه دوم سال تحصیلی 1355-56 دو کلاس درس در سطح دانشجویان دوره دکترای ادبیات به دکتر منزوی محول شد، تا هم فریاد دادخواهی او آرام گردد و کاری در خور مقامش داشته باشد و هم از تماس مستقیم وی با دانشجویان جوانتر که سور انتقادی بیشتری دارند پر هیز گردد.

پس از انقلاب، در شهریور 1359 به اشاره آیت‌الله خمینی دستگیر و زندانی شد. ساقه آشنازی این دو به زمان مشترک مهاجرتشان باز میگردد. ایشان در سالهای 1346-1348 در نجف دیدارها و تبادل نظرهایی داشته‌اند. و از آنجا که دیدگاه‌های بیطری‌فانه یک مورخ ایرانی محقق اسلام شناس طبعاً با جهان بینی یک رهبر مسلمان اختلافاتی کمایش فاہش نشان میدهد، تحمل یک مسلمان زاده ناخلف، آنهم فرزند آیت‌الله آفابزرگ تهرانی، با چنین نظراتی قابل تحمل نیست. لذا یکی از اولین وظایف ایشان تعذیر وی بود.

گرچه دکتر منزوی شش ماه بعد به جرم نامعلوم، به پنج سال زندان محکوم گشت، شکنجه‌های جسمی و روحی در تمام مدت زندان بصورت متناوب ادامه داشت. یکبار مرحومه خانوم بزرگ، ایشان را در زندان قزل حصار کرج ملاقات میکنند و میرسنند: انگشت دست و کتف شما چه شده که در گچ بسته است. دکتر منزوی پاسخ میدهند: "چیزی نیست، در هنگام بازی والیال افتداده ام و دستم شکسته. تا آنجا که ما میدانیم ایشان هیچگاه والیال بازی نکرده‌اند." پس از آزادی، دکتر به این حرفا می‌خندید. خنده‌ای تلخ و زهرآسود. در مورد علت محکومیت میگوید: "هر روز بهانه دیگری می‌آورند. یک روز از من می‌خواستند که نگارش کتاب 23 سال علی دشتی را بعهده بگیرم، روز دیگر مرا به صهیونیست بودن متهم می‌کردند". لازم به تذکر است که یکی از مورخین اسلام شناس ابتدای قرن بیست در آلمان شخصی بوده بنام "پرسفسور ایگناس گلذیه" که مجموعه پلی کپی‌های درس‌های او در دانشگاه گیسن در سالهای 1920-1923 بعداً بصورت کتابی تحت عنوان "درس‌های در باره اسلام" منتشر و سپس به فرانسه و نیز به عربی ترجمه و چاپ شده است. دکتر منزوی این کتاب را در مدت اقامت اجباری در بیروت از عربی به فارسی برگردانده و با کمک محققان آلمانی دان، با اصل آلمانی مقایسه نموده و با پانویس‌های خود در نظرات مغرضانه و ضد اسلامی گلذیه، در دو جلد منتشر مینماید. صرفنظر از اینکه اوباش لبنانی نما به چاپخانه حمله کرده و کلیه نسخ جلد اول را خمیر کردن و

تتها 15 نسخه از آن که در دست شخص دکتر منزوی بود، نجات یافت و پخش شد، نهایتاً ترجمه کار یک یهودی آلمانی به فارسی دلیل صهیونیست بودن دکتر منزوی است!!

محکومیت دکتر منزوی با اخراج فوری از خدمات دولتی یکپا بود. کلیه حقوق و بازنیستگی ایشان مصادره شد و تا همین امروز با وجود حکم دیوان عدالت اسلامی و دادگاه اداری و نیز دستور مستقیم رئیس جمهور وقت، آفای رفسنجانی و یا فتوای آفای گیلانی منبی بر برائت و طهرارت ایشان، همچنان دانشگاه از اعاده حیثیت و بازگشت به کار و یا بالآخر بازنیستگی سرباز میزند و بنا به نقل قولی، از بالا فرموده اند که: "باشد، هنوز وقتش نشده"! حالا این بالا کیست، ما نمیدانیم، اینک در هنگام نگارش این سطور، دکتر علینقی منزوی 85 سال دارند و از سه سال پیش به سختی بیمارند، اما عطش انتقام افراد کوتاه بین هنوز سیراب نشده و با یکی از بزرگترین نوابغ فلسفه عصر واز مورخین بزرگ ایران واسلام شناسی شیعه، چنان میکنند که سلطان محمود با فردوسی نکرد. تنها جرم منزوی اینست که حاضر نشد که مثل بعضی ها، بخاطر خوشایند عربهای سنی، چهار اصل شیعه را زیر پا بگذارد.

در آثار معتبر شیعه از صدر اسلام چهار اصل مهم شیعه به ظهور و حضور حضرت صاحب الزمان موكول است.

نمای جماعت سیاسی، جهاد، قضا و حد. دلیل آن نیز مذکور است به اینکه این چهار عمل را نتها معمصوم میتواند بعدهد

گیرد. و از آنجا که بغیر از حضرتش هیچکس نمیتواند به راستی ادعای معمصومیت کند، لذا اجرای این چهار حکم موكول به حضور اوست. علت ریشه ای آن در آنجا نهفته است که ایرانیان با تمدن مسلمان شده، نمیتوانستند خشونت بی بنوبار عربهای وحشی را ای چون و چرا بپذیرند. در جامعه ایران قابل قول نبود که کسی را که نزدی کرده با برین دست او تا آخر عمر از کارهای درست نیز باز دارند. ایرانی نمیتوانست بپذیرد که خدای عادل چنین قضاوت و حد زدن خلفای غاصب را تائید کند. ایرانی با فرهنگ نمی توانست بپذیرد که خلفای غاصب بنام جهاد، و به اصطلاح در راه خدا، شهر ها و روستاهارا مورد هجوم قرار داده، مردان را کشته وزنان را به کنیزی ببرند و برای ارضاء امیال حیوانی خود، آنان را در بین سربازان خود به "عدالت" تقسیم کنند. ایرانی نمیتوانست بپذیرد که خلفای غاصب بجای امامان معمصوم برقع از خانواده پیغمبر، بنام خود و او باش دست نشانده خود خطبه بخوانند (ن ک مقالات ع. منزوی).

امروز اما، کسانی که به شیعه حقیقی استناد کنند باید به اتهام واهی "صهیونیست" به زندان بیفتند، شکجه شوند و تا آخر عمر مورد غضب باشند، شاید که مورد الطاف ملوکانه شاه فهد قرار گیریم. و چه عبث کوره راهی...! که با تمام این خوش رقصی ها، با کوچکترین بی ادبی و اظهار نظر در مورد شیعیان عراق، با شدت لحن تمام و حتی با تهدید، از سوی شاه فهد، از دخالت در امور اعراب منع میشویم. بسی خیال باطل که با قربانی کردن شیعه، به اتحاد اسلام دستیابیم. برای اعراب، تنها راه رسیدن به اتفاق اسلام، عبور از روی نعش تمام "عجم های شیعه" است.... والسلام.